



انجمن آموزشہ دانا

چالش سنت و دم و کراسے

نظام جامعہ پذیرى، کارخانہ باز تولید استبداد و اقتدار در ایران

حسن شریعتمداری

نظام جامعه پذیری، کارخانه بازتولید استبداد و اقتدار در ایران

جامعه اقتدارمحور - ساختارهای مهم جامعه

جوامع بشری همواره دارای دو فراساختار نظام سیاسی و نظام دینی، و سه ساختار عمده خانواده، نظام آموزش و پرورش و بازار کار و پیشه را داشته‌اند. فراساختارها، ساختارهای بزرگی هستند که در همه شئون زندگی شخصی و اجتماعی انسان، همواره همراه با او می‌باشند. اما ساختارهای عمده، هرکدام در مقطعی از زندگی شخص، او را همراهی می‌کنند. فرایند جامعه‌پذیری افراد، یا بر طبق نقشه اندیشیده و از پیش طراحی شده و با اعمال اراده افراد دارای صلاحیت آن جامعه؛ مانند والدین، معلم‌ها، مربیان، شخصیت‌های روحانی و یا استادکارهاست، که در اصطلاح تعلیم و تربیت نام دارد و یا به‌گونه‌ای اتفاقی توسط اجتماع، گروه همسالان و رسانه‌های همگانی صورت می‌پذیرد؛ که روند عمومی جامعه‌پذیری افراد است. در سمینارهای پیشین، سازوکار اقتدارگرایی را در فضای مفهومی، یعنی فرهنگ و فلسفه و عرفان و دین و در ساختارهای مهم جامعه، یعنی حکومت، سازمان تصوف و سازمان دین شرح دادیم. اکنون ابتدا به سه ساختار یعنی؛ خانواده، نهاد آموزش و بنیاد پیشه و کار می‌پردازیم:

خانواده

ساختار خانواده در ایران تا چند دهه قبل، کاملاً سنتی و مردسالار بود. اکنون و به‌خصوص در دو دهه اخیر، این مدل سنتی، در بخش‌های وسیعی شهرهای بزرگ حاکمیت خود را ازدست داده و دستخوش تغییرات اساسی گردیده است. کشور ما در یک دوران گذار درون‌زا، در حال تحولی بنیادین است. دامنه این تحول بنیادین و وسیع، ساختار خانواده را نیز شامل گردیده است. تا آنجا که اطلاعات ما اجازه می‌دهد، شکل خانواده در ایران باستان و در دوره‌های میانی خانواده گسترده و یا خانوار بوده است. خانواده گسترده، بر اساس وابستگی‌های نسبی و سببی استوار است، که همه افراد خانواده، زیر چتر یک رئیس خانواده به سر می‌برند. خانواده گسترده، اقتصاد خود را بر اساس فعالیت کشاورزی و دامداری اعضای خانواده تأمین می‌کند. خانواده خودکفا است، هم تولیدکننده و هم مصرف‌کننده است. این نوع خانواده سنتی بوده و اغلب به کشاورزی و یا شبنانی اشتغال دارد. در ایران باستان، خانواده گسترده پدرسالار و پدرمحور است. در این نوع خانواده، همه از پدر خانواده اطاعت بی‌چون‌وچرا دارند. احترام بزرگ‌ترها، باعث استمرار اقتدار آنهاست و روابط به‌شدت از بالا به پایین است. هنوز بیش از شش درصد خانواده‌های ایرانی در این الگوی خانواده قرار دارند و در ایلات و عشایر و مناطق کشاورزی و گاه‌ها در شهرهای کوچک، هنوز این نوع خانواده‌ها به چشم می‌خورند. پسران در این خانواده پس از ازدواج، در بسیاری از موارد در خانه باقی می‌مانند ولی دختران خانه را ترک کرده و به خانواده گسترده دیگری که همسران آنان جزء آن می‌باشند، می‌پیوندند و به‌این ترتیب روابط خویشاوندی گسترده‌ای شکل می‌گیرد. تربیت فرهنگی، مذهبی و همچنین جامعه‌پذیری افراد، یعنی سوسیالیزاسیون آنها تا سنین بالا ادامه دارد و عمدتاً درون خانواده صورت می‌پذیرد. به خانواده‌ای گسترده، نه فقط از لحاظ اقتصادی بلکه از جهت فرهنگی و مذهبی نیز درون‌گرا خودکفا و تحت ریاست پدر خانواده است. در جوامع مدرن صنعتی، خانواده متشکل از پدر و مادر و چند فرزند می‌باشد. پدر و مادر با اراده آزاد خود باهم آشنا شده و زندگی می‌کنند و با همکاری باهم امور زندگانی را می‌چرخانند. معمولاً هر دو آنها کار می‌کنند. اقتصاد خانواده اغلب بر اساس کار افراد، برای خود و یا دیگری و داشتن درآمد و یا حقوق، استوار است. روابط در درون خانواده به‌خصوص پس از گزار در فرزندان از سنین کودکی، افقی است. تکوین شخصیت کودکان و جامعه‌پذیری آنان، فقط در مرحله کودکی در خانواده صورت می‌پذیرد. کودکان با روحیه همکاری و تشخص فردی و استقلال

فکری و عملی بارمی‌آیند و کمتر به پدر و مادر خود متکی می‌باشند. هم پسران و هم دختران پس از سن بلوغ و ختم مراحل تحصیلی و گاهی قبل از آن خانه والدین را ترک می‌کنند و مستقل زندگی می‌نمایند. روابط خویشاوندی گسترده نیست و اغلب به چند خانواده محدود می‌باشد.

نماد خانواده در ایران معاصر

در دوران قبل از قاجار و در اغلب این دوران نیز، شهرها محل سکونی کارکنان حکومت، روحانیون، بازاریان و پیشه‌وران و خوانین بود. خانواده شهری غالباً از پدر خانواده و چند همسر او تشکیل می‌شدند که اغلب در خانواده‌های بزرگ و به همراه فرزندان متعدد و گماشتگان و مستخدمین فراوان زندگی می‌کردند. خانه به اندرونی که محل سکونت اعضای خانواده بود و بیرونی که محل رجوع افراد به پدر خانواده و در حقیقت به منزله دفتر کار او بود تقسیم شده بودند.

پدر فرمانروای مطلق بود. زنان و دختران بخصوص، هیچ حق و اراده‌ی از خود در مقابل او نداشتند. در غیاب او، اغلب پسر ارشد خانواده و گاهی همسر اول پدر، که در حکم قائم‌مقام او بود. آشنایی با تمدن غرب، رفته‌رفته در تغییر فرم خانواده‌ها اثر گذاشت. بخصوص پس از اصلاحات ارضی، در دوره شاه و تغییر فرم کشاورزی سنتی به کشاورزی مدرن، با عدم مدیریت صحیح بخش کشاورزی و سرمایه‌گذاری کلان در صنعت، که منجر به کاهش سهم تولیدات کشاورزی در تولید ملی گردید، باعث شد تعداد خانواده‌های گسترده رو با کاهش بگذارد. دیگر حتی در اغلب روستاها نیز، خانواده‌های با اقتصاد خودکفا چندان یافت نمی‌شدند. اعضای جوان خانواده‌ها اغلب ترجیح می‌دادند در شغل پدری نمانند و برای تحصیل و یا یافتن کار راهی شهرها بشوند. کوچ گسترده از مراکز روستایی به شهرها، یکی از بزرگ‌ترین عامل تغییر فرم خانواده گسترده به خانواده هسته‌ای مدرن می‌باشد. شهرهای سنتی از خود تولید اندکی داشتند و از تولیدات کشاورزی روستا تغذیه می‌نمودند. بنابر آنچه گفته آمد، نوع خانواده در شهر نیز خانواده گسترده در شکل تطبیق یافته شهری آن بود.

اما در دوران مدرن، شهرها نیز از لحاظ اقتصادی مولد شده بودند. هرچند تکیه به اقتصاد تک‌محصولی نفت، سهم تولید شهرها را در اقتصاد ملی ناچیز می‌کند، ولی باین وجود اقتصاد خانواده در زندگانی شهری، نهایتاً بر اساس کسب درآمد از طریق تجارت و صنعت و یا کار برای دیگران است. بنابراین خانواده شهری متشکل از زن و مرد و فرزندان آنان می‌باشد. در حاشیه شهرها هم، روستاییان کوچنده، اغلب مجبور به تجزیه و تقسیم خانواده گسترده به چندین خانواده هسته‌ای شده و به صورت گروه‌های خویشاوند، اغلب در محلات نزدیک به هم به سر می‌برند. ایران یک جامعه در حال گذار است و بنیان خانواده دچار بحران تعیین هویت جدید خویش می‌باشد. فرم خانواده از خانواده گسترده به خانواده هسته‌ای تغییر یافته است و اکنون تقریباً بیش از نود درصد خانواده‌های ایران در شکل خود شبیه به خانواده هستی مدرن می‌باشند. اما روابط درون خانواده نه سنتی به شکل سابق و نه مدرن به شکل روابط افقی افراد مستقل و خودمختار است. کشمکش قدرت در بالا و پایین خانواده و بین زن و مرد و والدین و فرزندان، بر سر نوع رابطه و حقوق و آزادی‌های فردی، در محیط خانواده‌ها، اختلافی دائمی و بی‌پایان است. روابط گسترده خویشاوندی، حکومت سنت و آداب و رسوم را، به شکل فشار اجتماعی قوی بااراده و خواست فردی اعضای خانواده تحمیل می‌کند. زندگی خانوادگی یک نمونه کامل از گذار اجتماعی ما از سنت به دوران مدرن است.

نهاد آموزش ساختار نهاد آموزش نیز، در ایران پس از اسلام، تا قبل از تأسیس مدارس جدید ابتدا به مکتب‌خانه‌ها خلاصه می‌شد و سپس در مدارس دینی امتداد می‌یافت. در مکتب‌خانه‌ها معلم با خشونت و تنبیه بدنی، در کنار درس و مشق وظیفه ناتمام

خانواده را در تعلیم تسلیم در برابر قدرت بزرگ‌ترها به شاگردان به اتمام می‌رساند. به طوری که با ورود شخص به محیط مدارس دینی، که در آن روابط استادشاگردی تا حد زیادی آزادانه‌تر بود، شاگرد خود فراگرفته بود که مقام قدسی و والای استاد را بپذیرد و او را به چشم موجودی والا و برجسته ببیند. اگر خانقاه را نیز نوعی دیگری از مدارس دینی بدانیم، در آنجا نیز رابطه با مرشد و قطب رابطه مریدی و مرادی و بندگی و خاکساری بود. نتیجه اینکه، هم در مجالس خانوادگی و هم در مجالس عمومی، کوچک‌ترها بدون اجازه بزرگ‌ترها، لب به سخن نمی‌گشودند و بدون اجازه آنان نمی‌نشستند. در موقع ورود و خروج به مجالس، بالای مجالس به ترتیب سن و موقعیت و تشخص خانوادگی و اجتماعی تقسیم شده بود. همگان دست بزرگ مجلس را می‌بوسیدند و در مقابلش خم می‌شدند و تعظیم می‌کردند. همراه با سایر تغییرات اجتماعی، پس از تأسیس مدارس جدید، البته مقداری از این‌گونه آداب و سنن و رسوم پدرسالاری و اقتدارمحوری تعدیل شد ولی رابطه بین استاد و شاگرد، تاکنون نیز همچنان مقتدرانه و از بالا به پایین مانده است. علاوه بر آن محتوای آموزشی کتب درسی نیز با این نوع آداب و رسوم کاملاً همخوانی دارد. تنبیه بدنی و خشونت کلامی، متأسفانه در فضای آموزشی امری به شدت رایج است.

مشارکت در محتوای آموزشی با ترتیب بحث و گفتگوی آزاد، برای برانگیختن خلاقیت ذهنی، جای خود را به ممارست در حفظیات داده است. حفظ کردن یعنی، آموزش یک سویه از بالا به پایین و منفعلانه ذهنی. آنچه که استاد می‌آموزد و دانش‌آموز و دانشجو بدون مجال بحث و اندیشیدن مستقل و منتقدانه درباره محتوای مواد آموزشی، آن را طوطی وار پس می‌دهد. پس از انقلاب متأسفانه در مدارس خشونت و تنبیه بدنی ادامه یافت و محتوای ایدئولوژیک کتب درسی وضعیت را به مراتب اساس اسفناک‌تر نیز نموده است.

بازار کار

ورود به بازار کار نیز غالباً مستلزم فراگیری فوت و فن آن از پیش کسوتان آزموده پیشه‌ها و حرفه‌های گوناگون است. استاد در بازار کار و پیشه نقش مربی را نیز نسبت به شاگرد خود ایفا می‌کند. هنوز هم با وجود هنرستان‌های فنی و آموزشگاه‌های حرفه‌ای گوناگون، در اغلب رشته‌های حرفه‌ای، بخصوص در نوع سنتی آن، انتقال دانش دینی از طریق سینه‌به‌سینه و از استاد به شاگرد می‌باشد. در خانواده‌های که فرزندان در شغل پدر باقی می‌مانند طبعاً پدر در بازار کار نیز نقش استاد و مربی را عهده‌دار است. در محیط کار نیز خشونت کلامی و تنبیه بدنی امری متداول است و از بدیهیات و لوازم آموزش به شاگردان به شمار می‌رود. اگر در نظر بگیریم که، بسیاری از نوجوانان و جوانان، به علت محرومیت مالی سنینی را که قاعدتاً باید در نظام آموزشی سر کنند، اجباراً در بازار کار سپری می‌کنند؛ آنگاه نقش مهم این نهاد را، در اشاعه تمایل به اقتدارگرایی و خشونت در صاحبان کسب و کار و حرفه و فن درمی‌یابید.

اطاعت مطلق از پدر، معلم و استادکار و مربی، در سیستم‌های سه‌گانه خانواده، مدرسه و بازار کار؛ انسان‌هایی ناپرسشگر، منفعل و اقتدارطلب به بار می‌آورد.

روند اجتماعی شدن یا جامعه‌پذیری در ایران

انسان اجتماعی حاصل جامعه‌پذیری شدن انسان پس از تولدش می‌باشد. جامعه‌پذیری فرایند است که در طی آن، ارزش‌های پایه، سنت‌ها و رسوم اجتماعی، به شخص منتقل شده و با دستیابی تدریجی او به روش‌ها و مهارت‌های لازم برای زندگی در اجتماع

معینی، زندگی شخص را در اجتماع تسهیل می‌کند. این فرایند، فرایندی مادام‌العمری است. نتیجه این فرایند پیدایش شخصیت و هویت فردی و تشخیص اجتماعی اشخاص است.

هر شخص به لحاظ فیزیکی و روانی، مشخصات ویژه خود را دارد، که واقعیت درونی هر شخص را تشکیل می‌دهد. محیط پیرامونی هر شخص نیز از لحاظ داده‌های مادی و فرهنگی واقعیت بیرونی دربرگیرنده او را تشکیل می‌دهند.

تعامل دوسویه واقعیات درونی با داده‌های بیرونی، شخص را جامعه‌پذیر می‌نماید. فرایند جامعه‌پذیری عمدتاً در خانواده و سپس در گروه همسالان و در نظام آموزشی یا در بازار کار شکل می‌گیرد. قسمت عمده دیگری از جامعه‌پذیری، به‌خصوص در دوران مدرن، از طریق رسانه‌های جمعی صورت می‌پذیرد. قبلاً منابر و وعاظ و خطبا، به‌طور انحصاری به‌جای وسایل ارتباط جمعی این کار را بر عهده خود داشتند. امروز در ایران همچنان نیز منابر و تکایا و مراسم مذهبی در کنار وسایل ارتباط جمعی، هنوز رل مهمی را در این زمینه بخصوص در اقشاری از جامعه به عهده دارند.

در یک جامعه باز، افراد جامعه نیز، هم به لحاظ فردی و هم به حالت گروهی به‌وسیله تشکل‌های مردم‌نهاد و مذاهب گوناگون و مشرب‌های فکری متفاوت و هم وسایل ارتباط جمعی ای که هرکدام به طرز فکری تعلق دارند و ارزش‌های گوناگونی را ترویج می‌کنند، اثر متقابل خود را در فرهنگ و سنت اجتماعی و ارزش‌های مرسوم برجای می‌گذارند و رفته‌رفته، آن‌ها نیز جامعه را تغییر می‌دهند. فرد و اجتماع در یک دادوستد متقابل به تفاهم و درک متناسب با آن دوره تاریخی دست پیدا می‌کنند. اغلب ارزش‌ها و سنت‌ها و روش‌ها به تدریج و آرام‌آرام مطابق با خواست زمان تغییر پیدا می‌کند. رابطه افقی و دموکراتیک افراد بر اساس دیالوگ دموکراتیک و گفت‌و شنود دائمی دوسویه، باعث می‌شود که شخصیت فردی افراد مستقل از هویت گروهی شکل بگیرد و شکوفا شود. در چنین جامعه‌ای ایندیویدووالیسم، یعنی فردمحوری امکان بروز پیدا می‌کند و حقوق مدنی افراد دارای معنای واقعی می‌شود. اما در یک جامعه بسته، ارتباط جامعه از طریق مربیان مقتدر و یا وسایل ارتباط جمعی انحصاری، یک‌سویه و کنترل‌شده است. تربیت امری یک‌سویه است و همیشه نیز استمرار دارد، به‌طوری‌که شخص شانس اندکی برای تأثیرگذاری مقابل در اجتماع دارا می‌باشد. این فرصت اندک را نیز روش عمومی جامعه‌پذیری، که خارج از کنترل ساختارهای رسمی است، تا حدودی به اشخاص می‌دهد و البته چون امری اتفاقی است، دامنه اثرگذاری اش اغلب بسیار کمتر از تربیت سیستماتیک و اقتدارگرایانه ساختارهای عمده اجتماعی است. بنابراین تغییرات فرهنگی در یک جامعه بسته، در طول زمان بسیار آهسته و غالباً از مقتضیات زمانه، عقب تراست. چنین جامعه‌ای همگرا و درهم‌جوش و کلکتیویستی است. فرد در چنین جامعه‌ای ارزش بسیار اندکی دارد و ارزش اصلی از آن اجتماع است. در چنین جامعه‌ای، در راس مربیان گوناگون، بزرگ مربی یا رهبر و حکیم حاکم قرار دارد که وظیفه تربیت همه اجتماع، بدوش او است. او پاسدار سنت‌ها و ارزش‌هایی است که اغلب به‌دلخواه، از زندگانی جمعی و فرهنگ اجتماعی انتخاب کرده و بنا به سلیقه و منافع خویش آن‌ها را جهت داده است. البته خارج از اراده ما انسان‌ها، حوادث بزرگ طبیعی و دوران جنگ‌ها و انقلاب‌ها، نیز باعث تغییرات ناگهانی در فرهنگ جمعی و در نتیجه در روند جامعه‌پذیری افراد می‌شوند. همچنین در دوران مدرن، هم‌جواری با غرب، باعث تغییرات فرهنگی وسیعی گردیده که در سمینارهای گذشته اینجا و آنجا بدن‌ها اشاره نمودیم. جهانی‌شدن فرهنگ و ارتباطات نیز، عامل جدید است که فرصت مونولوگ یک‌سویه را از دست مربیان اقتدارگرای جوامع بسته و رهبران کاریزماتیک آن‌ها، گرفته است. باین‌وجود، چون جامعه‌پذیری افراد در عمیق‌ترین بخش خود در دوران کودکی و در درون خانواده و گروه همسالان و در مدارس ابتدایی صورت می‌گیرد، فرهنگ

اقتدارگرا و روند جامعه‌پذیری سنتی، در دوران مدرن نیز، به علت عدم امکان دسترسی همگانی کافی کودکان و نوباوگان به منابع دیگر اطلاعات، خارج از خانه و مدرسه و نیز تأثیرپذیری عمده کودکان از پدر و مادر و معلمین، در سنین ابتدائی رشد، همچنان شانس عمده‌ای برای بازتولید خود دارد.

نهادهای جامعه‌پذیری در ایران معاصر یا کارخانه‌های تولید اقتدار و استبداد

حال نگاهی به ایران معاصر بیفکنیم:

جامعه ایران جامعه‌ای در حال گذار است. مفهوم گذار، الزاماً و به‌طور اتوماتیک نشان‌دهنده آینده بهتر و جامعه‌ای بازتر نیست. برای دستیابی به آینده‌ای بهتر، باید تلاش‌های هدفمند بسیاری صورت گیرد.

معنای گذار به‌طور خلاصه یعنی کم‌رنگ شدن ارزش‌های سنتی و شکسته شدن گفتمان جان‌سخت سنت، در زیر فشار الزامات مدرنیته درون‌گرا و مدرنیسم برون‌گرای زمان معاصر و تحرک اجتماعی برای جایگزینی این ارزش‌ها با ارزش‌ها و فرهنگ‌های گوناگونی که بخش‌های مهم و مرجع اجتماعی در تکاپوی آن می‌باشند. در یک جامعه در حال گذار بنیان‌های فکری جامعه دستخوش تلاطم و تغییر است. ارزش سنتی، برای بسیاری بی‌معنی شده و قداست خود را از دست داده‌اند. در جامعه بسته سنتی، پاسداران سنت گروه‌های مرجع مهم جامعه می‌باشند. مثلاً در ایران قبل از انقلاب و در سال‌های اول انقلاب، روحانیون گروه مرجع درجه اول و سپس فرهیختگان و دانشگاهیانی بودند که در قالب مدرنیسم از سنت دفاع می‌کردند، مانند احمد فردید، جلال آل احمد، دکتر سیدحسین نصر، دکتر شریعتی و بسیاری دیگر. حال در این زمان، گروه‌های مرجع قبلی، اینک محل مراجعه بخش‌های کوچک‌تری از جامعه هستند، که هنوز سنتی تر باقی‌مانده‌اند. بخش بزرگ‌تری از جامعه، با انتخاب بنیان‌های فکری جدید و ترک ارزش‌های سنتی قبلی، گروه‌های مرجعشان نیز تغییر یافته است. اما باید توجه داشت که این پدیده‌ها، مختص جامعه‌پذیری پس از دوران بلوغ و در مرحله رشد اشخاص می‌باشند و اشخاص در جامعه کماکان، دوران کودکی و رشد خود را با گذراندن آن در خانواده و مدرسه و در مرحله جوانی با ورود به بازار کار (البته اگر کاری پیدا شود) تحت تأثیر تعلیمات و تلقینات و الگوهای رفتاری بنیادهای جامعه‌پذیری مهم اجتماعی می‌باشند. بنیاد خانواده در ایران معاصر دچار بحران است. این بحران هم شامل ارزش‌های سنتی و هم الگوی رفتاری و هنجارها بوده و علاوه بر آن، اقتدار عمودی و از بالا به پایین نیز ترک برداشته و خانواده صحنه کشمکش دائم بین پدر و مادر و والدین و فرزندان و فرزندان با همدیگر شده است. الگوی سنتی خانواده در اغلب شهرهای بزرگ به‌هم‌خورده و در شهرهای کوچک‌تر و قصبات و دهات و ایلات نیز به قدرت سابق خود نیست. حلقه خویشاوندان که در جامعه سنتی چون هاله‌ای بدور پیچیده و فشار اجتماعی را به درون خانواده منتقل کرده و شخص را مطابق سنت و رسوم خود کنترل نموده و جهت می‌دهد، نیز به همین تناسب استحکام قبلی خود را ندارد. اما هنوز و در کلیت خویش، خانواده و حلقه خویشاوندان مهم‌ترین و اثرگذار است. ارزش‌های کهن به درجاتی از رواج افتاده و ارزش‌های نوین نیز بیشتر در شکل شعارگونه و بدون عمق و محتوای کافی، در سطح گفتمان عمومی نسل جوان مطرح است. اما فضای بسته حاکم، اجازه رشد و قوام یافتن این ارزش‌ها را نمی‌دهد. اقتدار و سنت استبدادی خانواده، از سوی حکومت حمایت می‌شود و برای بازگشت به الگوی استبدادی سنتی در خانواده، دائماً از سوی حاکمیت برنامه‌ریزی می‌گردد. فرزند چنین خانواده‌ای، به تجربه می‌آموزد که در مقابل قدرت پدر و مادر و برادر بزرگ‌تر تا زورش نمی‌رسد باید تسلیم باشد و کرنش کند و هنگامی که صاحب قدرت کافی بود، اگر توانست ناچار برای رهایی از سلطه آنان باید شورش بنماید. در خانواده از چیزی که خبری نیست گفتگوی متمدنانه و سازش با یکدیگر بر اساس حقوق انسانی مساوی است. یعنی در مهم‌ترین بنیان تکوین

شخصیت، جوان ایرانی این آموزه را درونی می‌کند که او فقط دو امکان دارد؛ کرنش و یا شورش در مقابل قدرت. کرنش تا ضعیف است و شورش هنگامی که صاحب قدرت می‌شود. اصولاً جامعه‌پذیری کودکان و نوجوانان و عموماً همه انسان‌ها بر اساس روش بسیار قدیمی تشویق و تنبیه انجام می‌گیرد. در جامعه اقتدارگرا و به تبع آن خانواده اقتدارمحور، اصل بر تنبیه زبانی و بدنی خشن و رنج‌آور است. از تشویق کمتر و در موارد بسیار اندک استفاده می‌شود و آنهم بیشتر برای پاداش به کرنش و اطاعت است. نگرهبان اقتدار، ترس دائم و روش استمرار آن تنبیه خطاکار است. در طول زمان، در تداوم کرنش، شخص برای جلوگیری از تنبیه، به دروغ‌گویی، دورویی و تملق و تقلب روی می‌آورد و به تدریج، این اوصاف خصوصیات درونی او می‌شوند. ترس همراه او شده و انفعال و عکس‌العملی بودن خصوصیت بارز او می‌گردد، زیرا ابتکار عمل همیشه در دست بزرگ‌ترها و قوی‌ترها و زورگویان است. هنجارها و نرم‌ها و رسوم که به او می‌آموزند و اگر به خطا رفت او را تنبیه می‌کنند، همه در جهت اقتدارپذیری و انفعال و تسلیم او به قوی‌تر از خود است. در عین حال، او می‌آموزد که اگر می‌خواهد از چنین فشار دائمی رها شود، خود باید هر جا که توانست جای مستبدین را بگیرد. پس همیشه به‌طور ناخودآگاه منتظر فرصت طلایی رهایی است. در بسیاری از موارد، چنان روحیه تسلیم‌پذیری او به اندازه کافی درونی شود، حتی انتخاب شورش نیز برای همیشه از برنامه زندگانی او حذف می‌گردد. افسردگی و اضطراب دائم و ترس علائم مزمن بیماری پرورش در چنین بنیاد ستمگر استبدادجوئی است، که به آن نام خانواده‌نهادیم. چنین تربیتی متأسفانه برای همیشه، رد پای خود را در افراد خانواده می‌گذارد. البته اگر کودک در الگوی موردپذیرش خانواده حرف‌شنو باشد و یا حداقل نابهنجار نباشد، خانواده ایرانی برای چنین فرزندی خانواده‌ای از خود گذشته و فداکار است و اغلب آرزو داد که فرزندش با حفظ هویت و فرهنگ پدر و مادر و خانواده، به درجات عالی علمی دست یابد البته علاوه بر مهر پدر و مادر که ذاتی انسان است و در فرهنگ ما نیز بسیار جای برجسته‌ای دارد، شاید در یک جامعه بسته همگرا، افتخار علمی و یا ورزشی به همه خانواده و فامیل و حتی محله و شهر تقسیم می‌شود و بنابراین کسب چنین امتیازی نیز، همواره مورد حمایت خانواده و والدین می‌باشد. به هر صورت محصول چنین خانواده‌ای نیز مستبدی کوچک است، که یاد گرفته در مقابل قوی‌تر تسلیم و در مقابل ضعیف‌تر از خود متجاوز و مستبد باشد و با این شخصیت نیم بند وارد نهاد آموزشی می‌شود تا بقیه درس ناتمام استبداد از معلمین و مربیان خود بی‌آموزد و شخصیت خود را تکمیل نماید.